

مردان متاهل و رابطه عاطفی با آنان... راهی که محکوم به شکست است.

زندگی سراسر تصمیم است... در هر لحظه از زندگی با تصمیم گیری مواجه هستیم... تصمیم نگرفتن هم خود یک تصمیم است! در واقع کسی که هیچ تصمیمی نمی گیرد تصمیم گرفته که منفعل بماند....

گاهی برخی تصمیم ها هستند که موفقیت آنها پیشاپیش تضمین شده است و گاهی راههایی هستند که احتمال شکست هم در آنها موجود است... اما تصمیم هایی هستند که از اول محکوم به شکست هستند ...

گاهی حماقت زیادی می خواهد که انسان پای به چنین عرصه ای بگذارد و گاه استیصال... اما اکثرا دلیل اصلی چنین تصمیم گیری ای فقط و فقط عدم شناخت کافی و عدم قدرت تصمیم گیری درست می باشد

مبحثی که می خواهم در باب آن سخن بگویم بارها و بارها از طرف روانشناسان و روانپزشکان متعدد شاید مورد بحث قرار گرفته باشد... اما من به عنوان یک پزشک می خواهم آنرا کالبد شکافی کنم و این معضل اجتماعی را که در تمامی جوامع و نیز جامعه ما متاسفانه کم هم نیست با دیدی آسیب شناسانه و نه انتقادی به بحث بگذارم:

جامعه ما با کمال تاسف جامعه ای است که ارزش انسانها را با اماها و اگرهای زیادی توأم ساخته است....

حتی عشق پدر و مادر که باید بی قید و شرط باشد اما و اگر دارد... "اگر درس بخوانی... ".... "اگر موفق بشوی".... "اگر ازدواج مطابق میل ما بکنی".... و.....

هزاران اما و اگر را در طی زندگی باید از سر بگذرانیم تا اینکه بتوانیم احساس شایستگی کنیم و خب در جامعه ما متاسفانه چون این اماها و اگرها خیلی زیاد هستند اکثرا افراد را دچار سرخورگی و افسردگی خواهند کرد....

اما یکی از معضلات بزرگی که متاسفانه زنان جامعه ما با آن مواجه هستند مسئله ازدواج هست... چنان از کودکی در ذهن دخترهایمان با فرهنگ مرد سالار فرو کرده ایم که نهایت خوشبختی و آمال و آرزوی یک دختر داشتن همسر خوب و ازدواج است که حتی دخترهایی که در خانواده هایشان تحصیل حرف اول را میزند هم ناخودآگاه از این تعارضات بدور نمی مانند... پوشیدن لباس سفید عروسی آرزوی هر دختری شده است.... داشتن شوهر پولدار و متشخص متاسفانه بالاترین دلیل سنجیدن موفقیت یک زن به شمار می رود... پز دادن دخترها به هم از روی دوست پسرها و کادوهای آنها شده است....

در این آشفته بازار کسانی هستند که خب به دلایلی نمی توانند مانند فرهنگ غالب رفتار کنند.... می توان از دگرباشان جنسی.... کسانی که از بیماریهای خاصی رنج می برند.... کسانی که به دلایلی در روابط اجتماعی زیاد به جوش نیستند... یا حتی خیلی ساده کسانی که هنوز به مورد مناسب خودشان برنخورده اند نام برد....

گاهها دخترها از طرف دوستانشان تحقیر می شوند که هیچ کسی را در آستین ندارند یا کسی به آنها توجه نمی کند....

در این فشارهای روانی دختر گاهها دست به انتخابهایی میزند که بعدها از آن به شدت پشیمان می شود....

گاهی هم فشارهای خانواده و خب وضعیت اقتصادی و عدم استقلال دختر را به سمت
انتخابهای غیر عقلانی سوق می دهد

متاسفانه در کشور عزیز ما تا یک جوان بیاید به کار و در آمد مکفی برسد خودش یک
پا سالمند شده....انقدر هم فشارهای تفکیک جنسی هست که نه باشگاهها و نه کلوپ ها
و نه جاهایی هست که جوانان از هر دو جنس بتوانند فعالیتهای مشترکی را تجربه کنند
و در کنار این تجربیات مشترک شناختی هم به هم پیدا کنند....معاشرت با جنس مخالف
محدود شده به دوستی های خیابانی و آشنایی های درون پارتی....یا در قشر مذهبی
از دواجهای خواستگاری که دو جلسه یا سه جلسه همدیگر را یک نظر می بینند و بعد
تصمیم میگیرند که می خواهند یا خیر...که خب در مقاله بعدی به آسیب شناسی این نوع
ازدواج هم خواهم پرداخت.....

اما آنچه که مسلم است خیلی ها هم هستند که این سبک ازدواج را نمی پسندند و خب
دوستی های بی پایه و اساس را هم راحت تن در نمی دهند.....

اما همانطور که می دانیم از یک سنی نیاز به ارتباط عاطفی با یک شریک عاطفی و بعضا
نیاز جنسی و خیلی نیازهای دیگر افراد را متمایل به جنس مخالف می کند و جلوی آنرا
هم به سختی می شود گرفت.....

البته شاید عده زیادی استدلال بیاورند از فامیل و آشناهای خودشان که مثلا من یک
عمه یا خاله یا.....دارم که الان پیر شده و ازدواج هم نکرده هرگز هم سراغ جنس مخالف
نرفته.....

خب در جواب این عزیزان باید گفت: اولاً آیا شما مطمئن هستید هرگز سراغ جنس
مخالف نرفته؟؟!! در ثانی در زمان قدیم کنترلها و خیلی مسائل باعث میشد فرد از

خواستهای احتمالی خود چشم بپوشد یا اصلا حقی در این زمینه برای خود قائل نشود.....

و نیز شاید امکانش پیش نیامده بوده با شرایط زندگی ایشان.....بهر حال اصطلاحی از قدیم هست که می گویند "آب نبوده وگرنه شناگر قابلی هست"

شاید فامیل محترم شما هم بعلت زندگی در شرایط کنترل و سنتی جامعه آن وقت نه آبی پیدا کرده نه اگر پیدا کرده جرات شیرجه زدن داشته و از ترس غرق شدن از خیر لذت شنا گذشته!!

در هر صورت چیزی که واضح است اینکه جامعه فعلی دیگر جامعه حتی 20 سال یا 10 سال پیش هم نیست.....

من در این سری مقالات قصد دارم برخی از معضلات جامعه امروزمان را بررسی کنم....

اما این مقاله بطور اخص به رابطه دخترهای مجرد با مردان متاهل خواهم پرداخت:

اینکه یک مرد متاهل با چه نیتی وارد رابطه فرا زناشویی می شود بحثی دیگر است که در مقاله ای دیگر بدان خواهم پرداخت اما در این مقاله فقط مسئله را از نقطه نظر دختری که وارد این رابطه می شود بررسی میکنم:

نوعی از این رابطه هست که اکثرا بین دختر با مردی با فاصله سنی خیلی زیادتر از خودش اتفاق می افتد.....این دخترها غالبا دنبال پدری که نداشته اند یا در حقشان پدری نکرده است در این رابطه بطور ناخودآگاه می گردند....

این رابطه به خودی خود محکوم به فناست....اولا مردی که در این رابطه هست هرگز باچشمی پاک و پدران به آنها نمی نگرد...در ثانی زندگی ای دارد که سالهاست تثبیت

شده...پس این رابطه برای آنها چیزی جز یک بازی بی شرمانه و سواستفاده از جوانی و زیبایی و نیروهای زنانه آن دختر نمی تواند باشد.....

نوع دوم روابطی با فاصله سنی معقول است.....

در این نوع رابطه غالباً دختر از اعتماد به نفس پایینی رنج می برد....وحشت از تنهایی و تنها ماندن دارد.....غالباً با خانواده خود درگیری و ناهمسازی دارد....و از همه مهمتر خودش را شایسته رابطه مناسب تر و شایسته تر نمی داند.....غالباً آنها دخترهایی هستند که از سن معمول ازدواجشان گذشته و در فامیل مورد طعنه و متلک اطرافیان هستند.....از تنهایی مفرط و گاهی افسردگی رنج می برند....و اکثراً سابقه شکست عشقی هم دارند.....

بدون هیچگونه نظری در باب اینکه مرد مورد نظر چرا وارد این رابطه می شود (این مبحث را در مقاله بعدی موشکافی خواهم کرد)..... این دختر همانند طناب پوسیده ای به این رابطه چنگ خواهد زد.....

یک اصطلاح قدیمی هست که میگه: "کفش کهنه در بیابان نعمتی است"

اما باید عرض کنم این از آن کفشهای کهنه ای هست که نه تنها نعمت نیست بلکه پا را هم به شدت می زند!!!

ارتباط با یک مرد متاهل نه تنها مشکلی از مشکلات این دختر خانم حل نخواهد کرد بلکه هزاران مشکل را در دامان او خواهد ریخت

بزرگترین آنها احتمال پی بردن همسر آن آقا به این رابطه و ایجاد مزاحمت برای این دختر خانم می باشد.....

حس تنهایی و حقارت بیشتری از این رابطه نصیب دختری خواهد شد که وارد آن شده...مردی که غالباً در دسترس نیست....هر ثانیه شما را می بیند با ترس است....نه قادر است تلفن جواب بدهد نه پیام اس ام اس بدهد.....

میدانم تنهایی سخت است اما تصور کنید با بودن او چه چیزی در زندگی شما تغییر خواهد کرد؟؟؟

دختری که در چنین رابطه ای است ناخواسته اعتماد به نفسش پایین تر می آید...احساس دست دوم بودن و حاشیه بودن می کند.....

مردی در زندگی او حضور دارد اما در اصل ندارد!!!

چرا که نه تنها نمی تواند نیازهای او را به گردش و تفریح و همدلی و همراهی تامین کند بلکه حتی اگر این دختر دچار یک حادثه و بیماری شود هرگز نه می تواند و نه می خواهد که کنارش باشد یا حتی او را تا دکتر همراهی کند.....

مرد متاهل متعلق به خانواده خودش است.....

هرچند همه آنها در اول ارتباط با زنی دیگر از بد بودن همسرشان ...زندگی تلخ و غم انگیزشان قصه ها می گویند و حتی برخی خودشان را پای طلاق و متارکه معرفی می کنند....اما پای ماجرا که بیفتد برای حفظ زندگی زناشویی خودشان همین دختر را که در واقع معشوقه شان هست را زیر پا می اندازند تا مبادا به زندگی زناشویی شان خللی وارد شود

مطمئناً افراد زیادی به من خورده خواهند گرفت که خب چشم این دختر کور و دندش هم نرم!!! زندگی یکی دیگر را دارد بهم میزند.....من این مقاله را این بار از دیدگاه دختری که

وارد این رابطه شده نوشتیم...در مقاله های بعدی دیدگاه و چرایی را از نقطه نظر مردی که وارد این رابطه می شود و نیز همسر وی نیز بررسی خواهم کرد.....

اما این نکته مسلم است که دختری که وارد این رابطه می شود باید بداند وارد یک بازی باخت-باخت شده است.

هرگز نمی شود به کسی اعتماد کرد که خانواده خودش را بی اهمیت کرده و سراغ رابطه فرا زناشویی آمده است. ممکن است او از زجرهایش در زندگی با همسرش داستانها بگوید: اما اگر حقیقتا چنین است چرا آن زندگی سراسر نفرت را رها نمی کند؟؟؟

خب شاید بگوید بچه دارم...تعهد دارم...و.....

اما آنچه مسلم است این است که هر کسی یکبار دنیا آمده و یکبار حق زندگی دارد و سالهای رفته زندگی باز نمی گردد.....

شما می توانید با هر دلیل و منطقی برای خودتان استدلال بیاورید و در رابطه با یک مرد متاهل بمانید و رنجهای آن را به جان بخرید.....این انتخاب خود شماست....

اما تجربه نشان داده مردان متاهلی که وارد رابطه با زنی دیگر می شوند از آن زن تنها به عنوان یک مسکن یا به عبارتی نوعی مخدر برای فراموشی مشکلات خود بطور موقت استفاده می کنند...اما هرگز و هرگز رابطه پایدار زندگی زناشویی خود را فدای آن رابطه نخواهند کرد.....

شاید شما شنیده باشید فلان دکتر معروف زنش رو طلاق داد با منشی اش ازدواج کرد....یا فلان رئیس کارخانه از زنش جدا شد و با فلان دختر جوان ازدواج کرد....اما دقت کنید اولاً اینها تعدادشان اندک است و خیلی خیلی کمتر از تعداد مردان متاهلی است که

سالیان سال معشوقه دارند و آب هم از آب زندگیشان تکان نخورده...از طرفی اکثر آنها در اوایل ارتباط با آن خانم چنین حرکتی را انجام داده اند...و گرنه رابطه ای که مدتها به طول می انجامد مطمئناً به ازدواج ختم نخواهد شد و روز به روز به سرخورده تر شدن دختری که در رابطه است و حس حقارت او دامن می زند....

دقت کنید که من نیز به عنوان پزشک درک می کنم تنهایی عامل دردناک و موثر این نوع روابط است اما حقیقت آن است که این رابطه تنهایی شما را بیشتر کرده و به حس اعتماد به نفس شما هم لطمه می زند....حقیقت ماجرا این است حتی اگر حقیقتاً هم آن فرد را دوست دارید این عشقی مسموم است و برای شما سم است....

همکاری در برخورد با این نوع روابط می گفت "آیا اگر شما گرسنه باشید غذای پس مانده کسی را می خورید؟؟؟ پس چرا در مقابل گرسنگی عاطفی خودتان چنین واکنشی را نشان می دهید؟؟؟!!!"

در پایان خاطر نشان می کنم که این مقاله را فقط به جهت کالبد شکافی یک طرفه این موضوع نگاشته ام و در مقالات بعدی به بررسی این معضل از دیدگاه همسر خیانت دیده و مردی که چنین رابطه ای را شروع می کند هم می پردازم

ساز و سربلندر با سیر